

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْ رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ ۚ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (سوره مبارکه نحل- خدا مثلی زده : آیا بنده مملوکی که قادر بر هیچ چیز نیست با مردی آزاد که ما به او رزقی نیکو عطا کردیم که پنهان و آشکار هر چه خواهد از آن انفاق می‌کند، این دو یکسانند؟ ستایش مخصوص خداست و لیکن اکثر مردم آگاه نیستند. و خدا مثلی [دیگر] می‌زند: دو مردند که یکی از آنها لال است و هیچ کاری از او بر نمی‌آید و سربار دیگران. هر جا که او را می‌فرستد خبری به همراه نمی‌آورد. آیا او با کسی که به عدالت فرمان می‌دهد و خود بر راه راست است یکسان است؟) سوره مبارکه نحل- 75-76

با یاد و درود به روح پرفتوح دو دوستدار تختی : درگذشته این ماه ؛حسین شاه حسینی و درگذشته در خرداد 90 هدی صابر

امروز در اینجا بعد از پنجاه سال گردهم آمده ایم تا از غلامرضا تختی سخن بگوییم . پنجاه سال پیش در روز 17 دی ماه 1346 مردی در سی و هفت سالگی از میان ما رفت که چه در زمان حیاتش و چه در این پنجاه سالی که از مرگش می‌گذرد بسیار در باره ویژگی‌ها و سجایای اخلاقی و از قهرمانی‌اش در عرصه کشتی و گرایش‌های سیاسی و اجتماعی او سخن گفته‌اند . از مرام واز خود گذشتگی‌اش، از ایثارش ، از جوانمردی و مردانگی‌اش ، از عشق و علاقه‌اش به دکتر مصدق ، از رابطه او با آیت الله سید محمود طالقانی ، از عضویت‌اش در کمیته ورزشکاران جبهه ملی ، از دست‌گیری از محرومان و به فکر بیچارگان بودنش ، از جمع‌آوری کمک برای سیل زدگان بوئین زهرا و از رفاقت و بسیار ویژگی‌های دیگرش بسیار گفته شده است . پس امروز دیگر درباره چه اینجا جمع شده ایم . اصلا چرا ما و نشرصمدیه تصمیم به جمع‌آوری و انتشار کتاب افتادیم تا این گفته‌ها و نوشته‌ها را یک بار دیگر باز نشر کنیم . آیا این یک تکرار مکرر نیست ؟

همه این‌ها را ما و شما و دیگر خوانندگان احتمالی این کتاب می‌دانند . بارها از مردانگی و جوانمردی و مرام تختی در عرصه کشتی سخن گفته شده است . قهرمانانی همچون عصمت آتلی ، آکساندر مدوید و آلبول و دیگران از تختی گفته‌اند که حتی به قیمت شکست در تشک و از دست دادن مدال حاضر به دست شستن از مرام خویش نشد .

همه ما شنیده ایم که او چگونه تمامی موجودی جیب خویش را به آن فرد نیازمند محله خویش یا غریبه بخشیده بود . همه ما از آقای شاه حسینی شنیده ایم که او که همچون حاج حسن شمشیری دیگر راد مرد مصدقی از درس نخواندن در رنج بود حداقل دوبار تمام حقوق و دریافتی خود را به دو دانشجوی نیازمند بخشیده بود تا آن‌ها بتوانند ادامه تحصیل بدهند .

یا در همان خاطرات آقای شاه حسینی خوانده ایم که در یک تورنمنت بین المللی هنگامی که از سوی سازمان تربیت بدنی پرچم ایران را به او دادند تا در پیشاپیش کاروان ورزشی ایران حرکت کند او به احترام جعفر سلماسی که اولین کسی بود که در المپیک مدال گرفته بود و پیش‌کسوت ورزشکاران ایران به شمار می‌رفت پرچم را به دست سلماسی سپرد.

تختی با توجه به روحیه قناعت و ساده‌زیستی نیاز مالی چندانی نداشت و با حداقل‌ها سر می‌کرد ولی همواره مورد رجوع افراد نیازمند بود با این حال هیچ‌گاه این موضوع باعث نشد تا برای پاسخگویی به آنها به هر کاری تن دهد . یک بار یکی از سرمایه‌داران بزرگ آن دوران او را برای شام به رستورانی دعوت کرد . تختی به همراه مرحوم روح الله جیره بندی به آن رستوران رفت . رحیم خرم بعد از شام کیفی را به تختی نشان داد و گفت ما امانتی داریم که می‌خواهیم آن را خدمت شما بدهیم و دوست داریم که آن را قبول کنید . شما خودت لوطی هستی و ما می‌دانیم که شخصا نیاز نداری ولی آن را به مردم بدهید مردم از شما انتظار دارند . تختی نگاهی به کیف پر از اسکناس انداخت و گفت من با همین نداری خوشم و الان هم که می‌بینید به اینجا آمده‌ام روح الله جیره بندی مرا به اینجا آورده است تا به من شام بدهد . من به این پول ها احتیاجی ندارم . من یک عمر آبرویم را حفظ کرده‌ام و به هیچ وجه نیاز ندارم و اگر هم نیاز داشته باشم افرادی که با من هستند مردتر از دیگران هستند و پول سالم تر هم دارند و به هرکدام بگویم جور مرا می‌کشند . پول سالم را باید گرفت پول ناسالم به درد من نمی‌خورد ما از این پول‌ها نمی‌گیریم .

آری همه اینها را ما و شما بارها خوانده و شنیده ایم . اما آنچه موجب شد تا من به فکر جمع‌آوری این مجموعه بیافتم و شما در اینجا گردهم بیایید و یا خریداران و خوانندگان احتمالی کتاب یک بار دیگر به فکر تختی بیافتند این است که ما امروز باز هم مانند همیشه گرفتار همان نیازهایی هستیم که تختی به مقابله با آنها برخاست و با پایمردی در مبارزه با آنها تختی شد . مردی که دکتر، مهندس نبود، استاد دانشگاه هم نبود . او نه تنها تحصیلات عالیه نداشت بلکه به دبیرستان هم نرفته بود . نه ادعای روشنفکری داشت و نه مدعی

عالم و آدم . گرچه تحصیلات عالیه نداشت و کتاب ننوشته بود و در روزنامه مقاله ننوشته بود و تریبون سخنرانی نداشت و درسمینارها مقاله ارائه نکرده بود و در مجلات مقاله isi چاپ نکرده بود اما کسی بود که جامعه خویش و دردهایش را می شناخت . جامعه ای که به قول فریدون مشیری:

از همان روزی که دست حضرت قاییل

گشت آلوده به خون حضرت هابیل

از همان روزی که فرزندان آدم

زهر تلخ دشمنی در خون شان جوشید

آدمیت مُرد!

گرچه آدم زنده بود

از همان روزی که یوسف را برادرها به چاه انداختند

از همان روزی که با شلاق و خون دیوار چین را ساختند

آدمیت مُرده بود!

بعد دنیا هی پر از آدم شد و این آسیاب

گشت و گشت

قرنها از مرگ آدم هم گذشت

ای دریغ

آدمیت برنگشت ؛

قرن ما ،

روزگار مرگ انسانیت است

سینه دنیا ز خوبی ها تهی است

صحبت از آزادگی ، پاکی ، مروت ابلهی است

صحبت از موسی و عیسی و محمد نابجاست

قرن موسی چومبه ها است

صحبت از پژمردن یک برگ نیست

وای جنگل را بیابان می کنند

تختی با سیرتی الهی و انسانی بدون تحقیق نظری و آکادمیک ، به دلیل آن که مردمی بود وبا مردم جامعه اش ارتباط مستقیم داشت دشواری های جامعه اش را می شناخت . او از فاصله طبقاتی ، از فقر و فلاکت مردم جامعه اش، از تبعیض در جامعه ، از نامردی در عرصه ورزش، از دروغ ، از نان به نرخ روز خوردن ، از حسابگری پست مادی که امروز ما بیش از پیش به آن مبتلاییم ، از استبداد ، از تبعید و زندانی بودن مصدق در آن قلعه دورافتاده ، از همه اینها بیزار بود .

برای تختی به همان میزان که هدف مهم بود، وسایل و راههای رسیدن به آن نیز اهمیت داشت . ظاهرا توجه برای تختی از همان ابتدای زندگی اش مرده بود .در سال های ابتدایی دهه 1340 رژیم شاه سعی داشت با جلب و جذب برخی نیروهای جبهه ملی مشروعیت

ومقبولیتی برای خود دست و پا کند یک بار در جریان برگزاری انتخابات انجمن شهر تهران ابراهیم کریم آبادی عضو شورای جبهه ملی ایران و از جمله فعالان عرصه سیاسی ایران از دهه 1320 تا انقلاب اسلامی ، به تختی پیشنهاد کرد تا با شرکت در آن انتخابات و عضویت در انجمن شهر، زمینه شهردار شدن وی فراهم شود .

وقتی این موضوع را به تختی گفتند او گفت ما را هم مثل دیگران آلوده می کنید . ما نمی توانیم زیر بار حکومت های فردی که بکن ، نکن می کنند برویم ما صاحب نظر هستیم .اگر بخواهیم با جمع کار کنیم خودمان تصمیم می گیریم . روزی اگر موقع آن رسید و مردم گفتند بسیار خوب ولی کسی که آدم را نصب می کند همان طور هم می تواند عزل کند . در نتیجه ما این کار را نمی کنیم این گفته مرحوم تختی را به اسدالله علم رساندند و گفتند تختی زیر بار نمی رود .

حال اکنون این دو سه مثال را که خدمتتان عرض شد مقایسه کنید با عملکرد دین به دنیا فروشانی که برای رسیدن به یک پست و منصب یا وکالت یا عضویت در فلان انجمن و شورا و یا رسیدن به مال و منال نه تنها دستی را که به سوی آنها دراز می شود رد نمی کنند بلکه خود عقاب وار بر سر جیفه دنیا فرودمی آیند .دنیا و مافیها را به هم می بافند و از تکلیف الهی تا وظیفه ملی ،از ژن خوب تا مسئولیت در قبال مردم را بهانه می کنند تا به مخاطبان خود بقبولانند که جز از سر وظیفه قبول پیشنهاد نکرده اند.

این شرایط است که ما را امروز به داشتن چنین انسان هایی نیازمند می کند. مصدق و بازرگان و طالقانی و سحابی و شریعتی و حنیف نژاد ها را تقریبا همه می شناسند .اما در باره خصال کسانی همچون تختی و یا حاج حسن شمشیری و محمود نریمان و... کمتر سخن درمیان بوده است . شاید انتشار کتابی همچون خاموشی یک پهلوان و برگزاری چنین مجالسی ادای دین کوچکی در حق آن پهلوان همیشگی ایران و یادآوری خصال او پاسخ به نیازهای عصر امروز ایران باشد . انشاء الله